



جایگاه زبان فارسی در افغانستان پس از تأسیس حکومت مستقل*

فضل‌الله قدسی (دانشگاه رضوی مشهد)

زبان فارسی در مناطق گوناگون قلمرو خود، قبل از مرگ نادر افشار، سرنوشت و سرگذشت یکسان داشته است. دور شدن از روزگار وصل و جدا افتادن این زبان در سراندیبهی به نام افغانستان سرنوشتی بود که زبان فارسی از سال ۱۷۴۷ با تشکیل حکومت مستقل به دست احمد شاه ابدالی با آن مواجه شد. تشکیل حکومت مستقل در افغانستان، چنان‌که این کشور را از لحاظ سیاسی و اجتماعی وارد مرحله تازه‌ای کرد، زبان فارسی را نیز در یک مسیر پر از فراز و فرود و ورطه‌ پر از ماجرا قرار داد. از آن تاریخ تاکنون حدود ۲۵۸ سال سپری شده؛ در تمام این مدت فرمانروایی بر مقدرات این مرزوبوم به سلاطین و شاهانی سپرده شد که زبان مادریشان پشتو بوده؛ و نیز، در این ۲۵۸ سال، هویت زبانی در تصاحب حکومت و سپس برخورداری از سهمیه قدرت زیر چتر شاه و سلطان و امیر نقش اصلی و تعیین‌کننده داشته است. حاکمانی که در این برهه از تاریخ بر مقدرات کشور فرمان رانده‌اند، نسبت به زبان فارسی، شیوه‌های رفتار متفاوتی داشته‌اند: برخی از آنان رفتار عاری از تعصب و برخی دیگر برخورد خصمانه و ستیزه‌جویانه نشان داده‌اند. در مجموع، این ۲۵۸ سال، از لحاظ برخورد حکومت‌ها با زبان فارسی، به سه دوره تقسیم می‌شود.

دوره اول، از آغاز تشکیل حکومت به دست احمد شاه ابدالی در سال ۱۱۲۵ ش/۱۷۴۷ م

* برای حفظ اصالت زبانی مقاله (دری افغانی)، در تعبیرات و واژه‌های ناآشنا برای فارسی‌زبانان تصرفی نشد فقط معنای آنها درون قلاب درج شد.

تا به حکومت رسیدن نادرخان از خاندان محمد زایی (۱۳۰۸ش)؛
دوره دوم، از سال ۱۳۰۸ش تا روی کار آمدن کمونیست‌ها و کودتای نورمحمد ترکی
(۱۳۵۷ش)؛
دوره سوم، از ۱۳۵۷ش تا کنون.

این سه دوره وجه مشترکی نیز داشته که همان عدم حمایت حاکمیت‌ها از زبان فارسی بوده، هرچند در سراسر مدت این دوره‌ها، زبان فارسی زبان رسمی و زبان دربار بوده است. حتی در دوره دوم، که به آن خواهیم پرداخت، تضعیف زبان فارسی از اهداف راهبردی حکومت‌ها بوده است.

عواملی که، به رغم کم‌لطفی‌ها و بی‌مهری‌ها و چه بسا خصومت‌های دویست و پنجاه ساله حاکمان و حکومت، سیطره زبان فارسی را بر حداقل نود درصد مردم افغانستان مقتدرانه نگه داشته چیست؟ تشخیص این عوامل به کاوش و پژوهش جداگانه نیاز دارد.

دوره اول

پس از کشته شدن نادر افشار، یکی از افسران عالی‌رتبه او به نام احمدخان ابدالی از قوم پشتون اقدام به تأسیس حکومت مستقل در قندهار کرد. قلمرو حکومت احمدخان ابدالی، که به درانی و سدوزایی نیز نامزد است، همواره رو به گسترش بود و پس از مدتی به هند نیز رسید. شیوه رفتار احمدخان و سایر شاهان سدوزایی، طی هشتاد سال دولت‌مداری، خصمانه و تبعیض‌آمیز نبود. تمام سعی و اهتمام این خاندان برای توسعه قلمرو حکومت تمرکز یافته بود. تحول و انکشاف فرهنگی کشور در مرتبتی قرار داشت که هیچ‌گاه نوبت پرداختن به آن نرسید. حب و بغض نسبت به زبانی خاص قاعدتاً در ذهن و ضمیر جامعه‌ای شکل می‌گیرد که تب و تاب رشد و تحول فرهنگی جان و روان آن جامعه را برآشوبیده باشد. در آن دوره و زمانه، از چنین پدیده‌ای رد و اثر در میان نبود. لذا، در سراسر مدت حکومت خاندان سدوزایی، هیچ‌گونه بغض و کینه‌ای که بازتاب بیرونی داشته باشد نسبت به زبان فارسی پدیدار نشد، چنان‌که بر تارک زبان پشتو هیچ حاکمی اکیلی گل نکاشت؛ مگر اینکه این‌گونه دآوری کنیم که نفس تمرکز قدرت سیاسی و نظامی در دست قوم پشتون عرصه اقتدار و برتری جوئی زبان پشتو را به تدریج پدید آورد. احمد شاه و دیگر شاهان پشتون، تا زمان امان‌الله خان در آغاز قرن چهاردهم،

در پی آن نشدند که زبان پشتو را جانشین زبان فارسی سازند. حتی تا دوران امیر شیرعلی خان (۱۸۶۳)، به طرح زبان پشتو در جنب زبان فارسی، که زبان رسمی و زبان دربار و مردم بود، اهتمام ورزیده نشد. البته برگزیدن چنین شیوه در قبال زبان‌های فارسی و پشتو به معنای رعایت ملاحظات سیاسی نبوده که بپنداریم احمد شاه، به خاطر حفظ قدرت و اقتدارش، چاره‌ای جز آن نداشت که به رسمی ماندن زبان فارسی و انزوای زبان پشتو تن در دهد. از حداقل هزارسال به این سو، مبانی فکری و بنیان فرهنگی جامعه افغانستان آن دوره بر شالوده زبان فارسی بنا نهاده شده بود و ذهنیت فرهنگی شاهان نیز در همین قالب شکل و شمایل یافته بود. لذا می‌بینیم که اشعار فارسی شاهان شاعر در این دوره، بی‌هیچ اکراه و تکلف، بیشتر به فارسی سروده می‌شود. قرائن و مؤیداتی وجود دارد مبنی بر اینکه از ناحیه شاهان این دوره ذهنیت منفی نسبت به زبان فارسی وجود نداشت:

– تقریباً همه منشیان دربار احمد شاه از قزلباشان ایرانی تبار بودند. الله‌ویردی حیرت شاملو؛ زکی خان میرزا پسر محمد مهدی استرآبادی، مؤلف تاریخ جهانگشای نادری؛ میرعبدالهادی عشرت لاری از همین منشیان بودند. (← تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات معاصر دری افغانستان، ص ۸۴)

– تقریباً همه شاهان سدوزایی شاعر بودند و بیشتر اشعارشان به زبان فارسی سروده شده است و این خود گواهی است بر رغبت قلبی آنها نسبت به زبان فارسی. نمونه‌هایی از سروده‌های احمد شاه درانی را نقل می‌کنم:

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا دل از این حادثه بسیار به تنگ است اینجا
 ما تباہی‌زدگانیم در این بحر فنا تخته کشتی ما پشت نهنگ است اینجا

و نیز، در استقبال از غزل معروف حزین لاهیجی، سروده است:

ای وای بر امیری کز داد رفته باشد مظلوم از در او ناشاد رفته باشد
 – اشعاری که در مهر شاهی آنها نقر و حک شده بود به زبان فارسی بود. سجع مهر احمد شاه این بیت بود:

مژده که شد پادشه میرجهان پهلوان احمد گیتی ستان وارث تخت کیان

که، پس از فتح هندوستان، به بیت زیر تبدیل شد:

حکم شد از خالق بی‌چون به احمد پادشاه سکه زن بر سیم و زر از پشت ماهی تا به ماه
بر مهر و سکه مؤسس سلسله محمدزایی‌ها، دوست محمدخان، که آغاز سلطنت او
(سال ۱۸۲۶) فاصله زمانی هشتادساله با آغاز حکومت سدوزایی‌ها دارد، هم‌چنان
اشعار فارسی حک شده است. بر سکه طلائی زمان او این بیت حک شده است:

امیر دوست محمد به عزم جنگ و جهاد کمر بیست و بزد سکه ناصرش حق باد
و بر سکه نقره‌ای زمان او این بیت:

سیم و طلا به شمس و قمر می‌دهد نوید وقتی رواج سکه پاینده‌خان^۱ رسید
- سنت بیدل‌خوانی در افغانستان سیره بازمانده از دوران حکومت سدوزایی‌هاست.
نسخه خطی دیوان بیدل یکی از پرارزش‌ترین غنایمی بود که از هند به دست احمد شاه
درانی رسید. به روایت واصف باختری، مؤلف پیشینه ادب دری، سردار مهردل خان
بیدل‌شناس، در شهر قندهار، مرکز حکومت احمد شاه، حلقه بیدل‌شناسی و تدریس
اشعار بیدل تشکیل داد.

بیشتر شاعران دربار احمد شاه ابدالی فارسی‌گوی بودند. یکی از آنان واقف لاهوری
است که در دوران تیمورشاه، پسر احمد شاه، نیز از شاعران شاخص دربار بود. از
فرزندان احمد شاه که به شاهی رسیدند، تیمورشاه و شاه شجاع شاعران ناموری بودند
که بیشتر به زبان فارسی شعر می‌سرودند و مجموعه‌های اشعار آنان بارها به چاپ
رسیده است. اینها نشانه آن است که شاهان سدوزایی و اوایل حکومت محمدزایی‌ها
نسبت به زبان فارسی سینه بی‌کینه داشتند.

گام نخست در جهت رسمیت زبان پشتو - با مرگ دوست محمدخان، شیرعلی خان در سال
۱۸۶۳ زمام حکومت را به دست گرفت. طی پانزده سال حکومت شیرعلی خان، جهش
فرهنگی به صورت نشر کتاب، ترجمه به زبان‌های فارسی و پشتو، تأسیس مدارس
نظامی و غیرنظامی رونما گردید. نخستین گام در جهت تقویت زبان پشتو با ترجمه
اصطلاحات نظامی از زبان انگلیسی به زبان پشتو برداشته شد و این اصطلاحات تا به
امروز در ادبیات نظامی ماندگار شد و هیچ‌گاه معادل‌های فارسی آنها اجازه ورود نیافت.

(۱) پاینده‌خان نام پدر دوست محمد است.

پیش از این، کارهای رسمی دولتی به زبان فارسی اجرا می‌شد. با مرگ شیرعلی‌خان و شروع حکومت بیست‌ساله عبدالرحمان دژخیم، که قتل‌عام و آوارگی ۶۲ درصد از هزاره‌های شیعه را در پی داشت، طلیعه کم‌سوی فرهنگی زمان شیرعلی‌خان در اختناق عبدالرحمانی ناپدید شد. حبیب‌الله خان، فرزند عبدالرحمان، در سال ۱۹۰۱ بر اریکه سلطنت تکیه زد و، با اتخاذ شیوه ملایمت و مدارا، به حکومتش صبغه اولوالامری داد و قدرت مطلقه پدر را بدون فشردن سر نیزه استبداد بر گلوگاه ملت برای خود حفظ کرد. طرح اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی، جدا از منافع سیاسی رژیم، مجال اندکی یافت. حتی گاهی حریم شخص شاه نیز در معرض نقد و اعتراض قرار می‌گرفت، چنان‌که در باب شکاررفتن امیر حبیب‌الله خان یکی از مطبوعات به طنز نوشت:

همه آهوان صحرا سر خود نهاده بر کف به امید آن که روزی به شکار خواهی آمد

مشروطه اول در همین دوره شکل گرفت. امانهت مشروطه‌خواهی به زودی، با قساوت تمام، سرکوب گردید و شخصیتی چون مولوی محمد سرورخان واصف با جمعی از همکارانش به جرم مشروطه‌خواهی، به توپ پرانده شدند. با این همه، جریان فکری که بیشتر خصلت روشنفکری داشت در عرصه فرهنگ و سیاست فراگیر شد.

در این میان، حرکتی، تا حدودی سالم و سازنده، در راستای تقویت زبان پشتو در جنب زبان فارسی، به همت نخبگان و فرزاندانی چون محمود طرزی و عبدالهادی داوی، در قالب نشریه سراج الاخبار افغانیه، سازمان‌دهی شد که، اگر این جریان به همان صورت اولیه تداوم می‌یافت، یقیناً زبان فارسی و زبان پشتو، چون دو زخمی سر به شانه همدیگر، موجب غنای این هر دو زبان و ارزش‌های فرهنگی و ملی جامعه ما می‌شد. محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه، نخستین نشریه و وسیله ارتباط همگانی کشور، بدون آنکه درصدد تضعیف زبان فارسی باشد، در جهت رشد زبان پشتو، سالیانی تلاش نفس‌گیر کرد؛ هرچند، در این راه، گاهی دچار مبالغه و غلو مضحک نیز گردید چنان‌که در یکی از مقالاتش زبان پشتو را جد همه زبان‌ها خواند. (← سیر ژورنالیزم در افغانستان، ص ۹۵)

اولین بار بود که برای زبان پشتو در عرصه مطبوعات و مقالات علمی-تحقیقی جایگاهی لحاظ شد. با توجه به شرایط نوین جامعه آن روزگار و نیز به مقتضای اینکه محمود طرزی یک عنصر پشتوزبان بود، طبیعی می‌نمود که به خاطر تقویت و غنای زبان

پشتو مسئولانه تلاش کند. تعالی و تکامل زبان پشتو یقیناً به نفع ارزش‌های فرهنگی و ملی کل کشور بود. رشد و بالندگی زبان فارسی نیز در بستری که همه زبان‌های هم‌جوار در آن ببالد آسان‌تر تحقق می‌یافت. بالندگی و غنایمندی یک زبان چیزی را از دیگر زبان‌ها هرگز نمی‌کاهد جز اینکه کاستی‌های زبان در مقایسه با توانایی زبان دیگر واضح‌تر و ملموس‌تر می‌گردد. لذا جامعه فارسی‌زبانان نیز از چنین حرکتی استقبال کرد. محمود طرزی در رابطه با کاستی و عقب‌ماندگی زبان پشتو نکاتی را این‌چنین بیان می‌کند:

وقتی اعلی‌حضرت احمد شاه بابای غازی به تأسیس و استقلال سلطنت افغانیه کامیاب آمد، امورات دفتری و کارهای کتابت و میرزایی و از جمله نوشت و خوان دولتی، که اساس امور سلطنت بر آن موقوف است، به زبان فارسی و به دست همان فارسی‌زبانان بود که از یادگارهای حکومت سابقه ایران باقی مانده بودند. زبان افغانی [منظور زبان پشتو است] به درجه‌ای اصلاح نیافته بود که دفعتاً امور دفتری و کارهای کشوری به آن زبان تحویل می‌شد. مردمان افغان [پشتون‌ها]، چون عموماً به کارهای عسکری و فتوحات بلاد و امصار و حرب و ضرب گرفتار بودند، برای کارهای میرزایی و تحریرات امور حکومتی وقت و فرصت نداشتند، حتی این‌چنین کارها را برای خود عار می‌شمردند.... بنا بر سبب‌هایی که به‌طور اجمال بیان نمودیم، از آغاز تا تأسیس استقلال دولت افغانیه، زبان رسمی دولتی ما زبان فارسی شده مانده است. بعد از اینها هم، به سبب بعضی غوایل خارجی و اختلافات داخلی، هیچ‌کس در پی اصلاح و ترقی زبان افغانی و تبدیل دادن رسومات دولتی را از زبان فارسی به زبان افغانی و زبان رسمی ساختن آن نیفتاده‌اند. (تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات معاصر دری افغانستان، ص ۱۷۶، به نقل از شاهان متأخر افغانستان)

تمایل شدید محمود طرزی در امر رسمی شدن زبان پشتو از لابه‌لای عباراتی که به کار برده *اظهر من الشمس* است؛ اما انصاف و واقع‌نگری و یا احیاناً ملاحظه دیگر موجب شده که در ادامه گفتارش چنین بنویسد:

در خاک پاک وطن عزیز ما تنها اقوام افغانی‌الاصلی که زبانشان صرف افغانی باشد نیستند بلکه اقوامی که زبانشان فارسی است نیز به کثرت مقیم و موجود هستند که اصل اجزای ملت افغان محسوب‌اند. مردم نفس پایتخت و اکثر شهرهای بزرگ و نایب‌الحکومه‌نشین‌ها علی‌الاکثر به زبان فارسی متکلم هستند. در عموم دفاتر و محاکم رسمی دولتی، زبان فارسی، از آغاز تأسیس و تشکیل یافتن حکومت مستقله افغانیه، به درجه‌ای راکز و راسخ گردیده که تبدیل و تحویل آن خیلی مشکل است. زبان دریار و خاندان سلطنت، خواه در وقت حکومت سدوزایی درانی و خواه در وقت حکومت محمدزایی درانی، فارسی بوده و هست. بنابراین، هیچ‌کس

حکم داده نمی‌تواند که زبان رسمی دولتی ما دفعتاً به زبان افغانی تبدیل شود. (همان)

در سال‌های اخیر حکومت حبیب‌الله خان، تب پشتون‌گرایی کمی تا قسمتی از حد متعارف فزونی یافت. با مرگ حبیب‌الله و روی‌کارآمدن فرزندش امان‌الله خان (۱۹۱۹) تجددگرایی شتاب بیشتر گرفت. موازی آن، عرق پشتون‌گرایی نیز عریان‌تر و حادث‌تر گردید. حتی شخص امان‌الله وارد گود شد و تقویت زبان پشتو را بدون آنکه گوشه چشمی هم به زبان فارسی داشته باشد جزء سیاست‌های اصلی حکومتش قرار داد. کوشش‌های محمود طرزی در عصر حبیب‌الله خان زمینه را برای نتیجه‌گیری نهایی در زمان امان‌الله تا حدودی هموارتر کرده بود. از سوی دیگر، نقش استعمار انگلیس در تشویق امان‌الله به رسمیت‌دادن به زبان پشتو انکارناپذیر است؛ چون وحدت زبانی میان قلمروهای زبان فارسی برای استعمار انگلیس به هیچ عنوان خوشایند نبود و چه بهتر که این زبان نه تنها وسیله تفاهم و هماهنگی نباشد بلکه مایه نفاق نیز گردد. در ۱۶ مهرماه ۱۳۰۱، کمیسیونی با حضور وزیر مختار ترکیه و وزیر مختار ایران و جمعی از نخبگان فرهنگی افغانستان بر سر رسمی شدن زبان پشتو، در حضور امان‌الله خان، تشکیل جلسه داد و کار تا مرحله تدوین پیش‌نویس رسمی شدن زبان پشتو پیش رفت. وزیر مختار ترکیه بر سر این امر پافشاری می‌کرد؛ اما، با مخالفت وزیر مختار ایران، نقشه عملی نشد و امان‌الله، ناگزیر، به رسمیت زبان پشتو در میان قبایل پشتون نشین قناعت کرد (← روابط سیاسی ایران و افغانستان، ص ۳۷). البته حسن نسبی قضیه این بود که، از زمان امیر شیرعلی خان تا زمان امان‌الله خان، تلاش‌های به عمل آمده در جهت تقویت زبان پشتو با تضعیف زبان فارسی توأم نبود. لذا ما نیز این تلاش را منطقی تلقی و عدم توجه به حمایت از زبان فارسی را در حد کم‌لطفی ارزیابی کردیم. متأسفانه این‌گونه تلاش‌های قابل توجیه، با سرنگونی حکومت امان‌الله خان به دست حبیب‌الله خان سقاب، که تاجیک‌تبار بود، و روی‌کارآمدن نادرخان از تبار محمدزایی، در ۲۳ مهر ۱۳۰۸ خاتمه یافت و، با حاکمیت نادرخان، دوره دوم یعنی دوره سرکوب زبان فارسی و ستیزه‌جویی با آن فرا رسید.

دوره دوم

ویژگی بارز این دوره فارسی‌ستیزی است. تبعات آن، حتی پس از شکسته شدن اختناق هاشم‌خانی، سه دهه دیگر تا پایان حکومت داود دوام یافت. سنگ بنای بهبود زبان

پشتو، که در عصر حبیب‌الله به دست محمود طرزی بنا نهاده شده بود، در دوره نادرخان، با عزم حکومتی مبنی بر ستیز و برخورد خصمانه با زبان فارسی قرین گردید. در دوره نخست، به رغم آنکه عقبه زبان فارسی از هر نوع حمایت و پشتوانه رسمی دولتی خالی بود، این زبان، با همه مشکلات و موانع، پابرجا و استوار باقی ماند. عوامل پایداری آن قابلیت ماندگار شدن و اصالت‌های خاص زبانی و پشتوانه کهن ادبی و دلبستگی‌های کاستی‌ناپذیر گویندگان آن بود. همین عوامل باز هم در دوره فارسی‌ستیزی موجب صیانت این زبان از هجمه‌های سنگین برخی عناصر و جریان فاشیستی گردید. یکی از عناصری که، در سمت وزیر کشور، از طرف حاکمیت، مأموریت غیررسمی ستیزه با زبان فارسی را بر عهده گرفت شخصی به نام محمدگل خان مومند بود. دکتر فضایی، در رساله دکتری خود، به نقل از میر محمد صدیق فرهنگ در این باره چنین می‌نگارد:

در دوره پادشاهی محمد نادرشاه، محمدگل خان مومند، وزیر داخله وقت، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولتی بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس تنظیمیه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتوزبان محدود بماند و موجب بروز رد عمل [= واکنش] در سایر مناطق کشور نشود. اما، در سال ۱۹۳۲، تغییر فکر داد و او را، به همان عنوان، به ولایات شمال فرستاد و در آنجا محمدگل خان نظریه برتری‌خواهی قومی و لسانی خود را در محل اجرا گذاشت. در این ضمن، وی مردمان دری‌زبان و ترکی‌زبان را وادار می‌ساخت تا عرایض خود را به زبان پشتو بنویسند و به عرایضی که به زبان دری به او می‌رسید ترتیب اثر نمی‌داد. (تأثیر نظام‌های سیاسی...، ص ۲۰۱).

البته، در اصل، محمدهاشم خان، برادر نادرخان، به عنوان صدراعظم از جریان مبارزه با زبان فارسی حمایت می‌کرد. ملزم شدن کارمندان به یادگیری زبان پشتو و تغییر متون درسی مدارس از زبان فارسی به زبان پشتو از جمله برنامه‌هایی بود که در دوره صدارت محمدهاشم خان، در زمان حکومت نادرخان و ظاهرخان، به مرحله اجرا گذاشته شد. محمدگل خان مومند، براساس گفته فیاض مهرآیین، بیش از یک‌هزار نسخه خطی فارسی را که حاوی مکتوبات و اسناد تاریخی و دولتی بود از کتابخانه روضه سخی، در مزار شریف، در کام آتش دود و خاکستر کرد.

تغییر نام زبان از فارسی به دری نیز حرکتی سیاسی بود. برادران پشتوزبان ما در لویه جرگه (مجلس بزرگ) قانون اساسی ۱۳۴۳، آن را بر ادبیات سیاسی کشور تحمیل

کردند. پیش از آن، عنوان رسمی زبان چه در میان مردم و چه در دربار و دواير حکومت فارسی بود، چنان‌که در تداول امروز عامۀ مردم افغانستان نیز همین نام رایج است. جالب اینکه، پس از چهل سال، بسیاری از مردم افغانستان با واژه دري هم‌چنان بیگانه و نا آشنا هستند. فرهیختگان فارسی‌زبان نارضائی خود را از این حرکت نفاق‌انگیز همواره ابراز داشته‌اند. استاد نجیب مایل هروی این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

پس از هزار و اندی سال، عده‌ای در پی آن شدند که گنجینه علوم اسلامی را، که به زبان‌های عربی و فارسی فراهم آمده بود، پراکنده و با تأسیس کشورهای نوپا و کشورداری‌های نارس و ناپخته، خاصه در منطقه دراز دامن فارسی‌زبانان، نام‌های چندگانه‌ای با صفت‌های چندین‌گانه برای زبان فارسی عنوان کنند تا، در پی آن، عصبیت‌های قومی و ملی و مذهبی و... را پیروانند و عقده کور اختلاف‌ها را کورتر کنند. (مسائل فارسی دری، ص ۱۲۷)

پس از آنکه قلمرو یگانه زبان فارسی به شکل و هیئت امروزیه درآمد... به طوری که فارسی معمول در ایران را فارسی خواندند و فارسی رایج در افغانستان را دری نامیدند و از فارسی متداول در تاجیکستان به تاجیکی تعبیر کردند، اختلاف اسامی، که اختلاف معانی و مردمی را نیز در پی داشت، رفته‌رفته در میان زبان‌شناسان و دستورنگاران قلمرو سه‌گانه سیاسی زبان فارسی نیز راه یافت و بعضی از آنان، بدون توجه به مقاصد غیرزبانی آن نظر، به پیروانند آن همت گماشتند. (همان، ص ۱۳۴)

آنان پی برده بودند که «اختلاف خلق از نام» می‌افتد. وقتی نام‌ها جداگشت، پیام‌ها نیز، با شاخ و برگ و تغییر و تبدیلی، از سرچشمه واحد به دور می‌افتد و مقاصد آنان برآورده می‌شود. چندان که پس از تثبیت نام‌های سه‌گانه برای زبان فارسی چنین شد. (همان، ص ۱۳۶)

محمد کاظم کاظمی، شاعر و نویسنده جوان افغانستان، در رابطه با به کارگیری واژه دری به جای واژه فارسی این‌گونه نظر می‌دهد:

دو یا سه نام داشتن یک زبان به سود ملل فارسی‌زبان نیست. در این میان، البته زیان بیشتر را ما مردم افغانستان خواهیم برد؛ چون فارسی در عصر امروز عنوان عام و جا افتاده است و، برای همه ساکنان این قلمرو زبانی، مستقیماً از ادب کهن یادآوری می‌کند؛ ولی دری چنین نیست و حداقل برای هم‌زبانان ایرانی ما این توهم را می‌آفریند که ما با زبان دیگر سخن می‌گوییم. از سوی دیگر، در خود افغانستان نیز عنوان دری در محافل رسمی و متون آموزشی و رسانه‌های همگانی جا افتاده ولی در میان مردم همان اسم فارسی رایج است. (هم‌زبانی و بی‌زبانی، ص ۶۸)

در لویه جرگه (مجلس بزرگ) قانون اساسی ۱۳۴۳، از طرف افراد معلوم الحال،

تلاش صورت گرفت تا جلو رسمیت زبان فارسی را بگیرند. به عنوان مثال، غلام‌محمد فرهاد، نماینده کابل، از اینکه زبان فارسی رسمیت یابد اعتراض کرد و اصرار می‌ورزید که تنها زبان پشتو باید رسمی شود (← تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی بر ادبیات معاصر دری افغانستان). پس از تصویب قانون اساسی جدید در سال ۱۳۴۳، فشارهای رهبری شده به زبان فارسی، به صورت رسمی، برداشته شد؛ اما، چون قدرت تصمیم‌گیری در وزارت‌خانه‌ها و هیئت رهبری دولت و مدیریت سطح بالای کشور هم‌چنان در دست پشتون‌ها باقی ماند، روال قبلی پشتون‌گرایی و ضدیت با زبان فارسی به صورت غیررسمی تداوم یافت. خلاصه کلام اینکه دوران صدارت هفده‌ساله هاشم‌خان، عموی ظاهرشاه، از سال ۱۳۰۸ تا سال ۱۳۲۵ش، دشوارترین روزگاری بود که زبان فارسی در چنبرهٔ عصبیت قومی و لسانی عده‌ای فاشیست گرفتار آمده بود و تا ده‌ها سال پس از آن نیز مجال قدرافراشتن نیافت و تازیانۀ ستیزه‌جویی با زبان فارسی، که هاشم‌خان به دست حکومت سپرده بود، همواره برگردۀ زبان فارسی فرود می‌آمد. حمایت مطلقه از زبان پشتو و بایکوت‌کردن زبان فارسی تا پایان حکومت محمد داود ادامه یافت. پایان و انقراض حکومت خاندان سلطنتی محمد زایی، که با مرگ محمد داود امضا شد، دورهٔ جدیدی را به روی زبان فارسی گشود.

دورهٔ سوم

کودتای خونین نظامیان وابسته به شوروی سابق به ضد داودخان اعضای «حزب خلق و پرچم» را، که سر در آخور کرملین داشتند، به قدرت رساند. اینها کمونیست‌های افراطی بودند که جز به حاکمیت رسیدن ایدئولوژی مارکسیسم به چیز دیگر نمی‌اندیشیدند. قدرت، بدون رعایت وابستگی‌های قومی و زبانی، میان عناصر و کدُرهای [=رجال] برجستهٔ حزبی تقسیم شد و، برای اولین بار پس از تشکیل حکومت مستقل در افغانستان، قدرت حکومتی از انحصار یک قوم برون آمد و عناصر وابسته به اقوام پشتون و غیرپشتون در مدیریت کلان کشور سهیم شدند. برای این مجموعه حمایت از زبان خاص و پشت‌کردن به زبان دیگر حداقل بازتاب برون‌ی نداشت. حاکمیت تفکر ایدئولوژیکی مارکسیسم-لنینیسم خواست مشترک همه‌شان بود؛ هرچند، پیش از این، گرایش‌های زبانی در دسته‌بندی‌های حزبی بی‌تأثیر نبود، چنان‌که گرایش فارسی‌زبانان به

«حزب پرچم» و وابستگی پشتون‌ها بیشتر به «حزب دموکراتیک خلق» از کفر ابلیس هم برملاتر بود.

پس از این، امکانات حکومت و وزارت‌خانه‌ها به سود و زیان زبان‌ها مصادره نمی‌شد. اما، این وضع دیری نپایید و به زودی گرایش‌های ایدئولوژیکی جای خود را به تعصبات قومی و لسانی سپرد، با این تفاوت که قومیت‌ها و زبان‌ها، به تناسب حضور عناصر قومی و زبانی در قدرت، از حمایت غیررسمی حاکمیت برخوردار گشت. با برچیده شدن اختناق دوران نورمحمد ترکی و حفیظ‌الله امین و ببرک کارمل و روی کار آمدن دکتر نجیب و تشکیل لویه جرگه قانون اساسی در سال ۱۹۸۷ به ابتکار دکتر نجیب و اعطای آزادی محدود در عرصه بیان و قلم، براساس مصالح سیاسی اشغالگران و متجاوزین، یکبار دیگر زمینه فراهم شد تا ظرفیت و توانائی زبان‌های رسمی و رایج کشور، با حمایت غیررسمی بخش‌هایی از بدنه حاکمیت، در مرحله بالندگی و شکوفایی محک بخورد. نهادی به نام «اتحادیه نویسندگان افغانستان»، که در سال ۱۳۵۹ش با حمایت صددرصد کمونیست‌ها ایجاد شده بود، در دوران حکومت نجیب، این بار با نام دیگر («انجمن نویسندگان افغانستان»)، از سیطره کمونیست‌ها برون آمد و از فضای نیمه‌باز سیاسی - فرهنگی استفاده بهینه کرد و رهبری نهضت ادبی - هنری را در مرکز کشور به دست گرفت و تا سال‌های تشکیل حکومت مجاهدین (۱۳۷۱ش) بیش از ۲۷۰ عنوان کتاب در زمینه‌های ادبی و هنری، که اکثریت قاطع آن به زبان فارسی نگاشته شده بود، به چاپ رساند. این برهه از زمان، در حقیقت، فرصتی طلایی برای بالندگی دوباره زبان فارسی بود، که بیش از دو صد سال فقدان آن را در واژه واژه خود حس کرده بود. یکی از تبعات کودتای معروف به هفت ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷، که کمونیست‌ها را به قدرت رساند، به‌رغم آنکه سرآغاز وقوع بدترین فجایع در تاریخ سیاسی افغانستان به‌شمار می‌آید، شکستن جوّی بود که بیش از دو قرن زبان فارسی را زیر فشار نگه داشت. دوره سوم، که بارزترین شاخصه آن خروج زبان فارسی از انزوای ۲۳۰ ساله است، هم‌چنان ادامه دارد. پس از گذشت ۲۷ سال از عمر این دوره، اکنون در جامعه کنونی افغانستان واقعیت‌های جدید فرهنگی در رابطه با زبان شکل گرفته است. به‌رغم آنکه از زبان فارسی حمایت رسمی صورت نمی‌گیرد و هیچ نهادی عملاً متولّی حمایت از زبان‌ها از جمله زبان فارسی نیست، جایگاه کنونی زبان فارسی هم‌چنان ممتاز

می‌نماید و اقتدار حداقل سیزده قرن آن در این سرزمین فرصت بروز یافته است.

جایگاه کنونی زبان فارسی در افغانستان

– زبان مادری نیمی از مردم افغانستان، شامل اقوام تاجیک، هزاره، ایماق، قزلباش، خلیلی، فارسی است. قوم عرب نیز تنها به زبان فارسی صحبت می‌کنند و، در گویش کنونی این قوم، از زبان عربی، که روزگاری زبان مادری آنان بود، تنها اثری کم‌رنگ به چشم می‌خورد.

– حداقل ۹۰ درصد از ساکنان غیرفارسی‌زبان در افغانستان زبان فارسی را در حد زبان مادری خود بلدند. حتی بیشتر شهرنشینان زبان فارسی را بهتر از زبان مادری خود می‌فهمند.

– زبان فارسی، زبان مشترک همه اقوام و ملیت‌های افغانستان است، به این معنا که میان یک پشتوزبان و ترک‌زبان تنها زبان مفاهمه زبان فارسی است. لذا، اگر واقع‌بینانه نگریسته می‌شد، در قانون اساسی جدید، زبان فارسی می‌بایست به عنوان زبان ملی پذیرفته شود؛ چنان‌که عملاً چنین است.

– با آنکه در افغانستان دو زبان فارسی و پشتو رسمیت دارد، زبان نوشتاری منحصر به زبان فارسی است. مکاتبات رسمی، زبان ادارات و مصوبات دولتی همه به زبان فارسی نوشته می‌شود.

– هم‌اکنون قریب ۸۰ درصد مطبوعات افغانستان به زبان فارسی منتشر می‌شود و بخش عظیمی از مطالب در مطبوعات پشتو زبان برگردان از مطالبی است که به زبان فارسی نوشته شده است.

– به رغم جایگاه رفیع و متعالی زبان فارسی در افغانستان، خطراتی نیز این زبان را تهدید می‌کند. ورود سیل آسای واژگان دخیل که در برابر آن واکنش لازم نشان داده نمی‌شود، نبود فرهنگستان مستقل زبان‌ها در افغانستان و بی‌تفاوتی جوامع و مراکز علمی در قبال این خلأ، موضع انفعالی آکادمی علوم افغانستان و بی‌توجهی آن به حمایت و صیانت از زبان‌های رسمی و رایج پدیده‌هایی است که، به تدریج، زمینه گرفتار آمدن زبان فارسی و سایر زبان‌های رایج در کشور در ورطه هولناک ضعف و بی‌هویتی را فراهم می‌آورد.

